

MARVEL
FALL
OF
X
001

JEAN LUC



دورنام
dorname.ir

LOUISE SIMONSON • BERNARD CHANG • MARCELO MAIOLO

من دارم می میرم،
ول برام تازگی نداره.
حداقل برای من... قبلا
خیلی اتفاق افتاده.

ولی دیگران چطور؟ می دون
کسانی هستند... که اصلا
نمی دونن کی هستند. و زمان
داره از دست می ره.

من اینو می دونم،
یا فقط یه حسه؟

اشکال نداره. بیایید فراموش
کنیم من چی رو نمی دونم و
بپردازیم به اینکه چیکار می کنم.

این تقصیر منه. باید باشه.
در غیر اینصورت چرا باید
اینجا باشم؟ کجا کارم
اشکال داشته؟

فکر کن! سعی کن به یاد
بیاری. اگه بتونم درک
کنم، شاید بتونم درستش
کنم... همه چیز رو.

ماز ذهن

فکر کردن راجع بعش سخته. حسن می کم ذهنم در هم شکسته...خاطراتم مثل قطعات یک پازل پراکنده هستند و منتظرند که جمع و جور شون کنم. ولی برای چی؟

هر تصویر...جاییه که من انتخاب کردم...ولی می تونست به شکل متفاوتی باشه. آیا این جواب منه؟

باید ترتیب زمانی دنیال بشه. از ابتدا شروع می کنم...

من در مرگ متولد شدم...به عنوان یه جیش یافته.

بهترین دوست تو یه تصادف مرد. خودمو کنار اون پرت کردم...و قدرت تله پاتیک من تمام وجودم رو فراگرفت. من هم تقریباً مردم...پس آیا من باید خودمو کنار می کشیدم؟

باید می داشتم انی تنها بمیره؟ نه. هرگز. با وجود خطری که وجود داشت.

و وقتی دکتر اگزویبر پیشنهاد داد که تله پاتی غیرقابل کنترل منو بلاک کنه...که تنها یکی از قدرت های فوق العاده منه...باید می گفتم نه؟

من اون وقت ها خیلی جوون بودم و خیلی ضعیف...برای خودم و دیگران خطرناک بودم. گفتم: بلاکش کن. و خوشحال که این کارو کرد.

و بعد...بهم پیشنهاد داد تا تو مدرسه اتن مشغول به تحصیل بشم. باید خودمو عقب می کشیدم؟

نه. این بهترین پیشنهاد بود!

و وقتی هنک پیر از سفر اسفناکش از آینده برگشت و از ایکس من ها خواست که برای نجات دنیا به سفر در زمان بریم. آیا باید مخالفت می کردم؟

...اونجا بود که من در زمان کم شدم و وجودمون همه چیز رو بدتر کرد.

پس کور کورانه به آینده رفتیم...

تا اینکه کیپل جوان...از آینده ما تونست ما رو متقاعد کنه که به زمان خودمون برگردیم. به همان لحظه دقیقی که ازش اومده بودیم.

...تا تمام آینده و تمام کارهایی رو که کرده بودیم فراموش کنیم...



...تا بتونیم بخشی از زندگی خودمون رو تجربه کنیم.

رسیدیم خونه بچه ها.

موافقت کردم... و با بخشی از نیروی تله پاتی که اونجا به دست آورده بودم همون کار رو برایشون کردم.

کیبل گفته بود که برای عملی شدن این برنامه باید خاطرات همه پاک بشه...

یعنی اونجا اشتباه کردم؟

...ولی اگه چیزهایی که برامون اتفاق افتاده فراموش نکنیم چی؟ اگه به دانسته های خودمون نیاز داشتیم چی؟

من مسن تر مطمئن بودم که آینده ما وحشتناک خواهد بود... اگر اقدامی نمی کردیم.

پس جین، میگی با تغییر زمان حال آینده مون رو تغییر بدیم؟

مثل... حفظ کردن قابلیت هایی که رشدشون دادیم؟

و همه چیز رو به یاد داشته باشیم؟



آره! امتیاز بزرگی برای ماست!

ما الان روی نیروهامون کنترل داریم. و آینده رو هم دیدیم... چندین نسخه از اون رو... پس می دونیم از چی باید دوری کنیم.

مثلاً فینیکس؟

آره وارن، یه چیزی مثل این.



و ما می دونیم چه کسانی آدم خوب ها هستند و چه کسانی آدم بدها.



حداقل در مورد بعضی از افراد در بعضی از نسخه های آینده.



می تونه ما رو جلو بندازه.



ایکس من ها همگی به اتاق خطر برای آموزش!



پروفسور ایکس ذهن همه ما رو می خونه.

تا حالا چرا این کارو نکرده؟

فعلاً بلاکش کردم...

اون احمق نیست. متوجه می شه...

جین، حتی تو هم نمی تونی همه چیز رو کنترل کنی.

پس هر چی رو بتونم کنترل می کنم.

عملی نیست.

چرا هست. من عملی می کنم.



اتاق خطر... چالش زیادی ایجاد نمی کرد... بعد از بلاهایی که سرمون اومده بود...

... تقریباً به محض شروع آموزش از بین می ره...



چه خبره؟

مگنتو حمله کرده. تو منعتن.



پس تو می دونی؟

سدی که برای قدرت تله پاتی من گذاشتع بودی از بین رفته اگزویر.

الان می تونم قدرتم رو کنترل کنم، چون منم دنبال چیزی هستم که تو می خواهی...



و اون چیه؟

نجات بشر. محافظت از آینده.

تو نمی دونی...

بیشتر از چیزی که فکر کنی، می دونم.



تو خیلی قدرتمندی جین، نیتت هم مثبته... ولی...

ولی اگه از نهایت قدرتم استفاده کنم، در جایگاه بهتری..

dorname.ir

...برای مقابله با پلیدی.
عملیه. خواهی دید.



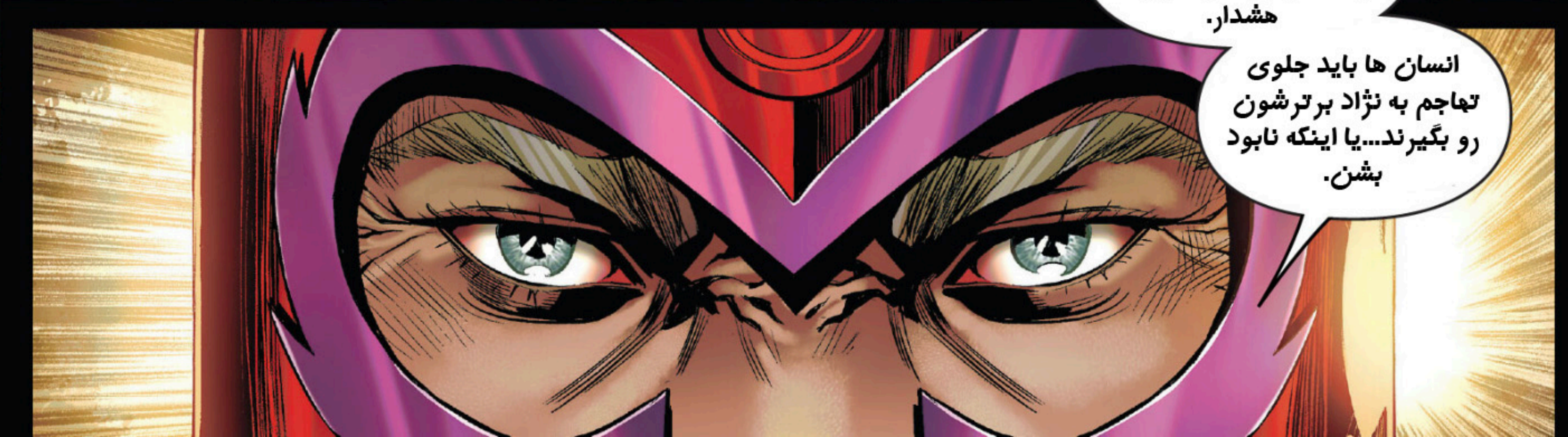
اگه توقع
داری می تونی ما
رو متقاعد کنی بهت
ملحق بشیم، عقلتو از دست
دادی مگنیتو.

این چیزا
چرا باید به تو ربط
پیدا کنه، بچه؟



این یه اقدام
تلافی جویانه است در جواب
به حمله علیه چشم یافته ها.
یک نمایش قدرت و یک
هشدار.

انسان ها باید جلوی
تعاجم به نژاد برترشون
رو بگیرند... یا اینکه نابود
بشن.



ما قدرت داریم.

ما نژاد برتر انسان هستیم، گام بعدی در تکامل، ما متولد شدیم تا به جهان حکمرانی کنیم. انسان ها باید تابع اراده ما باشند!!
واقعیتی که شما هم باید بپذیرید...

...ولی شما جوان هستید، و تحت افکار گمراه کننده چارلز اگزویبر. هنوز چیزهای زیادی باید یاد بگیرید.

فکر نمی کنم جنگ چاره کار باشه... جهش یافته ها در برابر انسان ها... جهش یافته در برابر جهش یافته.

فکر می کنم باید باشه.

قدرت اون روی فلزات... مهار نشدینیه... و کلاه خودش تأثیر انرژی منو بلاک می کنه.

تو یه تله کینتیک هستی جین! راه دیگه ای هم باید باشه...

SNAPPT

SNAPPT

WHRANGG

dorname.ir



هر روز جهش یافته های بیشتری ظاهر می شن. ما که اینجاییم باید بهشت امنی رو برایشون فراهم کنیم.

فهمیدم.



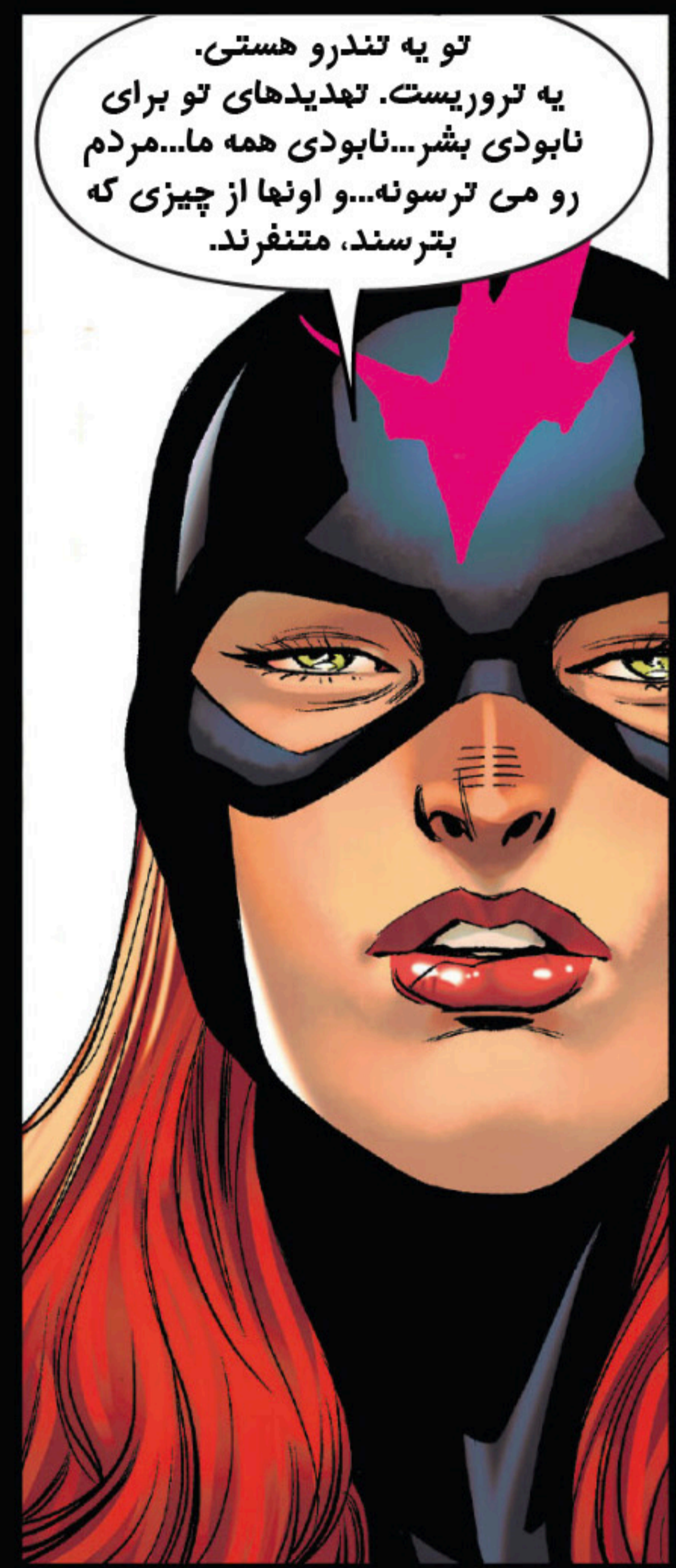
برای اونها. برای آینده خودمون. تا کجا باید پیش برم تا اینو بفهمید؟

جنگ شما علیه انسان هاست... ولی مشکلی با کشتن ما نداری؟



اگه لازم باشه... آآآ!

پس باید اینطور بازی رو ادامه بدیم. تو فکر می کنی من ضعیفم! یه بچه که باید تهدید بشه. ولی من خیلی بیشترم از اینم.



تو یه تندرو هستی. یه تروریست. تهدیدهای تو برای نابودی بشر... نابودی همه ما... مردم رو می ترسونه... و اونها از چیزی که بترسند، متنفرند.



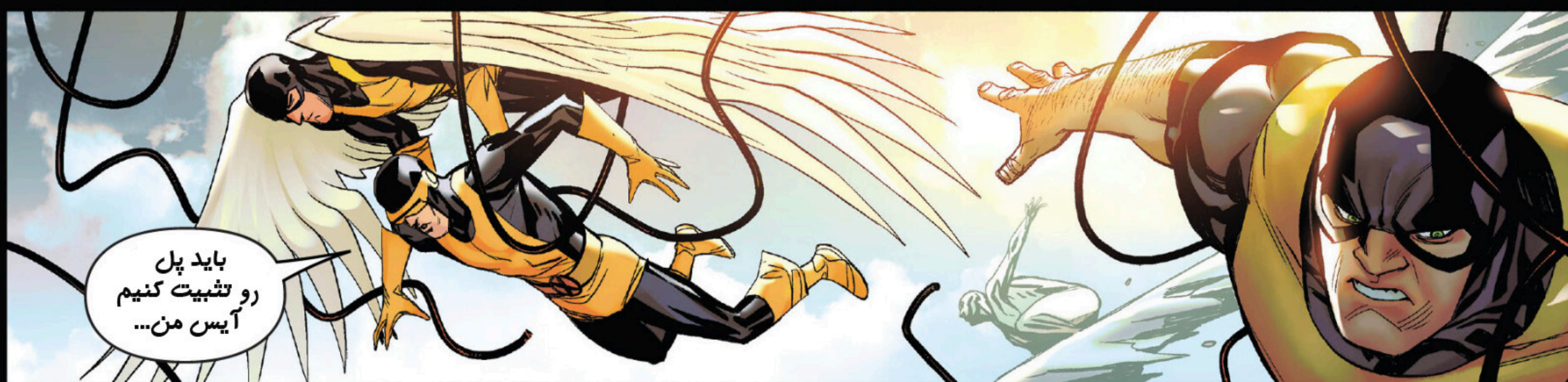
پس تو می خواهی یکی از دنباله روهای چارلز باشی؟



نه... دقیقاً. اگزویبر این کارو نمی کنه. ولی چهره جایی که جنون تو می تونه ما رو بهش بکشونه دیدم...



...و من اجازه نمی دم.



باید پل رو تثبیت کنیم... آیس من...



مردم رو از اینجا دور کنید!

الان!

دورنامه
dorname.ir



متوقفش کردم. نگران نباش، سایکلوپ. اون زنده است... فقط... هیچن. اون رفته. خالیه. نمی تونی این کارو بکنی! تو دیدی نفرت اون تا کجا پیش می ره. اینجوری بهتره... برا همه.

جین، چه بلایی سرش آوردی؟



باشه. فعلاً سر گیجه رو کنترل می کنیم...

می تونم دریافت هاشون رو تغییر بدم. اگزویز همین کارو می کنه.

نه!

و شاهدان عینی؟



...ما آدم خوب ها هستیم.
چرا این علنی نشه. شاید
پنهان کاری اشتباه ما بوده.

چشم یافته ها
انسان هستند خانم تیلیس.
با توانایی هایی که کمک کردن
رو آسون تر می کنه.

یا متوقف
کردن آدم
بدها.



چند هفته
بعد.

این زندگی نبود
که تصورش رو می کردم.
الانم که اگزویز درباره
مکنیتو عصبانیه.

ایکس منشن مال اونه.
حداقل می تونستیم نقشه
دیگه ای بکشیم... به کمک میراث
وارن.

اگزویز هنوز
پیام های تراسک رو
که علیه چشم یافته هاست
نشنیده می گیره. من ترجیح
می دم با جاکرنات بجنگم.

درسته.
یه پیچ کوچولوی
ذهنی کافی بود تا یه
آدم خوب بشه.



نمی تونی اینطوری
ادامه بدی جین! این...

ما چرا تموم
شده! و... شما هنوز
دارید جر و بحث
می کنید؟

آرره هنک.
درباره دستکاری های
کوچیک جین.



خوب. من یه
پیشرفت هایی کردم...

عملیه اسکات.
ما جلوی کارهای بد
چشم یافته های بد رو
می گیریم، چشم یافته ها
نمی ترسند، و آدم ها از
ما متنفر نمی شن.

در مورد
بعضی ها عملی
نیست...



می شنوم
چی داری می گی
اگزویز...

گوش کنید!
حتی تراسک هم
آفتابی شده!

...ولی هر هفته
سروکله چشم یافته های
جدیدی پیدا می شه و
بعضی قدرت ها
خطرناکند...

در این
مورد...



تراسک راست می گه، ولی سربرو پیشرفته من ردیابی جهش یافته های جدید رو آسون تر می کنه که خطر رو کمتر می کنه.

خوبه. ولی همه جهش یافته ها خوب نیستند. همه قدرت ها به سادگی قابل کنترل نیستند. من بدون عینکم...

آره. وقتی قدرت تله پاتی من ظاهر شد، تا پای مرگ رفتم...



ارتقاهاپی که روش اعمال شده حساسیت و قابلیت حمل و نقلشو بیشتر کرده.

اولین ارتعاشات قدرت رو نشون می ده...

...به ما این امکان رو می ده که بموقع وارد بشیم و همه رو ایمن کنیم. می خواهی امتحان کنی؟



یه مورد داریم.



یه بچه است. کم سن و ساله. قدرت مافوق بشری زیادی داره.

فاصله ام خیلی دوره. نمی تونم از راه تله پاتی بهش برسم. شاید...

"...تا اینکه بموقع
برسیم!"



مردم اونجا هستند.
انسان های عادی. و
بچه جهش یافته...اون
داره می میره.

پس ما کاری
رو می کنیم که
می تونیم.



شعله ها رو
خفه می کنم!

چی می بینم؟



مردم در طبقات
بالا و پایین مجروح شدند.
ولی زنده هستند.



حله!

بچه رو
بیارید بیرون!



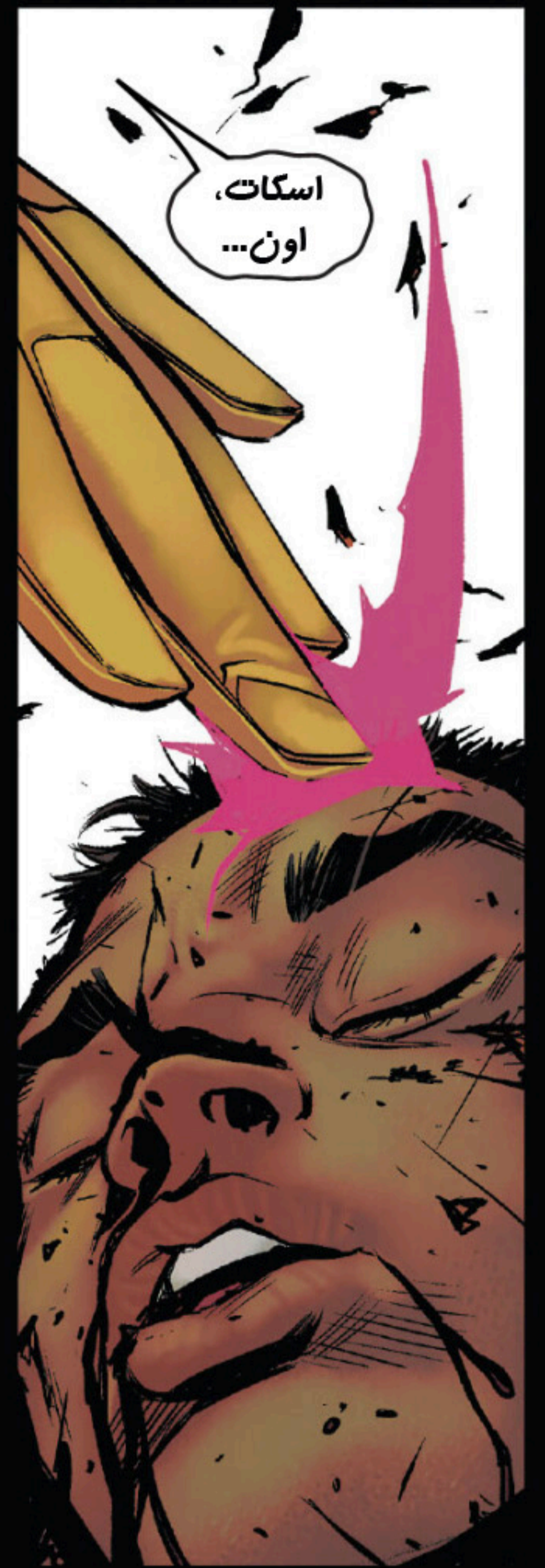
اون
اینجاست...



خیلی...
سنش کمه. دوازده
سیزده سالشه. خیلی
صدمه دیده.



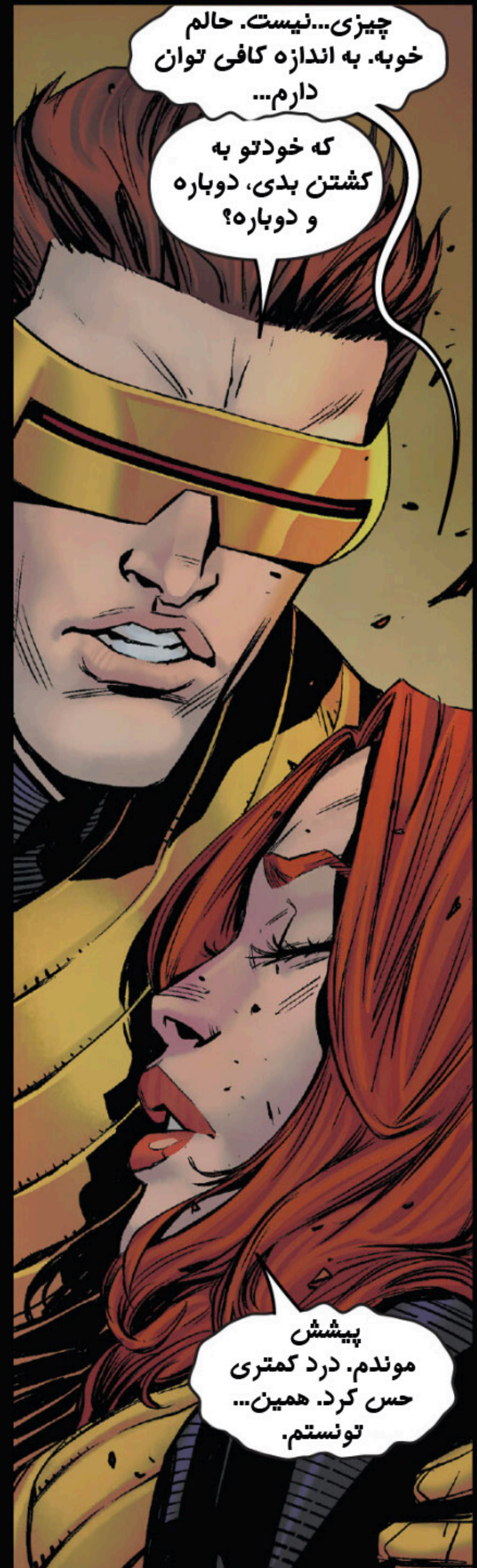
چیزی نیست.
من پیشتم. ترکت
نمی کنم...



اسکات،
اون...

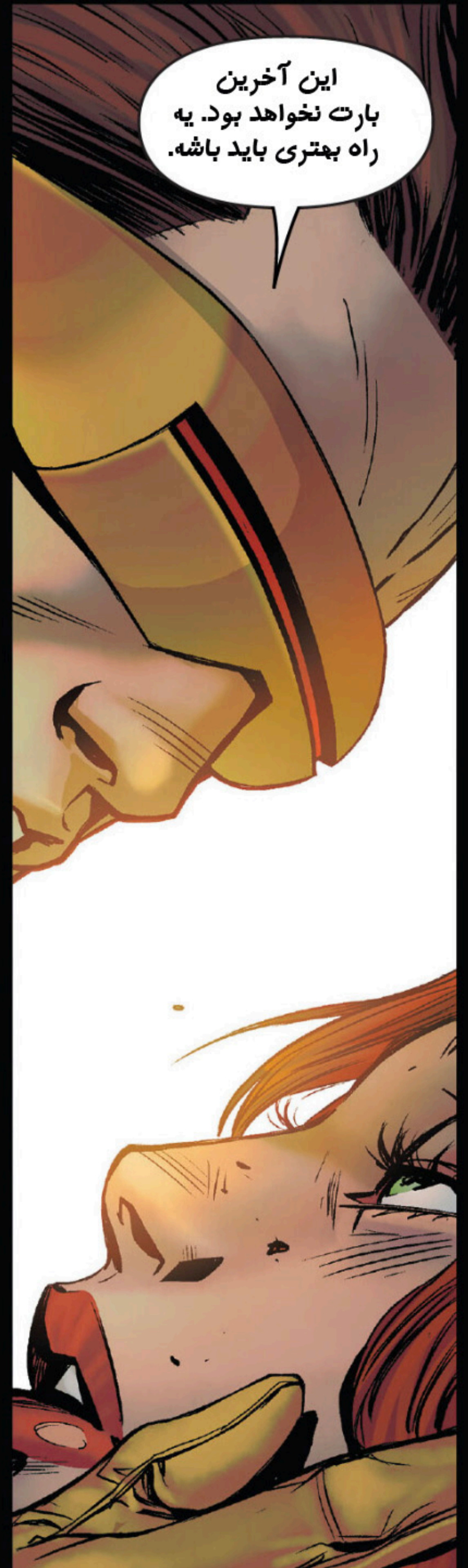


...مرده...
جین! برگرد. تو
نمی تونی...



چیزی... نیست. حالم
خوبه. به اندازه کافی توان
دارم...
که خودتو به
کشتن بدی، دوباره
و دوباره؟

پیشش
موندم. درد کمتری
حسن کرد. همین...
تونستم.



این آخرین
بارت نخواهد بود. یه
راه بهتری باید باشه.



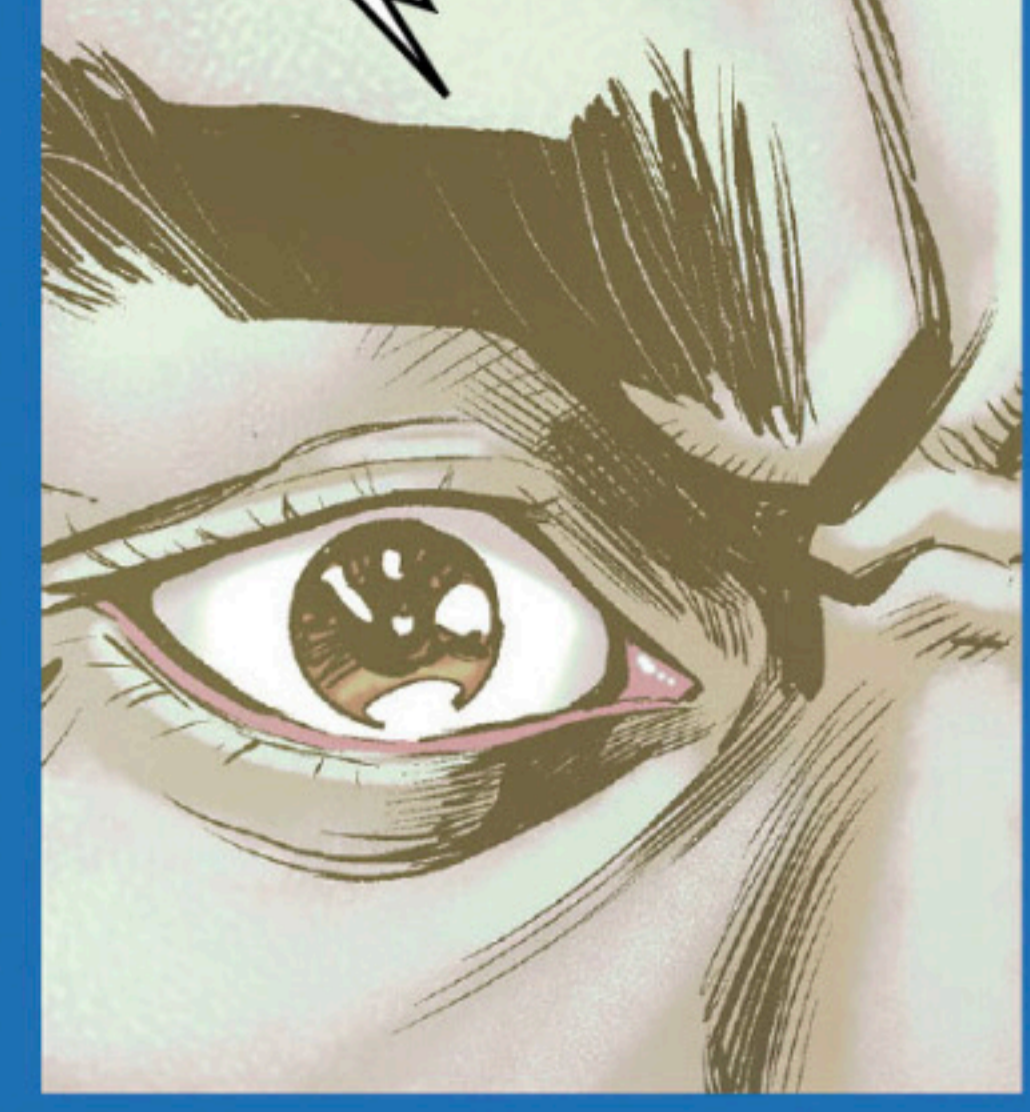
...من دلایل
محکمی دارم که نشئت گاز
در کار نبوده، بلکه پنهانکاری
صورت گرفته...



...در مورد پی
تعاجم جهش-
یافته ها.

گفته
بودم!

من نیروهای
ویژه عملیات سنتینل رو
طراحی کردم تا جهش یافته ها
رو تحت کنترل دولت در بیارم. پس
به اصطلاح ایکس من ها اولین
گروه این اقدام خواهند
بود...



خبر بد!
بیرون پنجره!

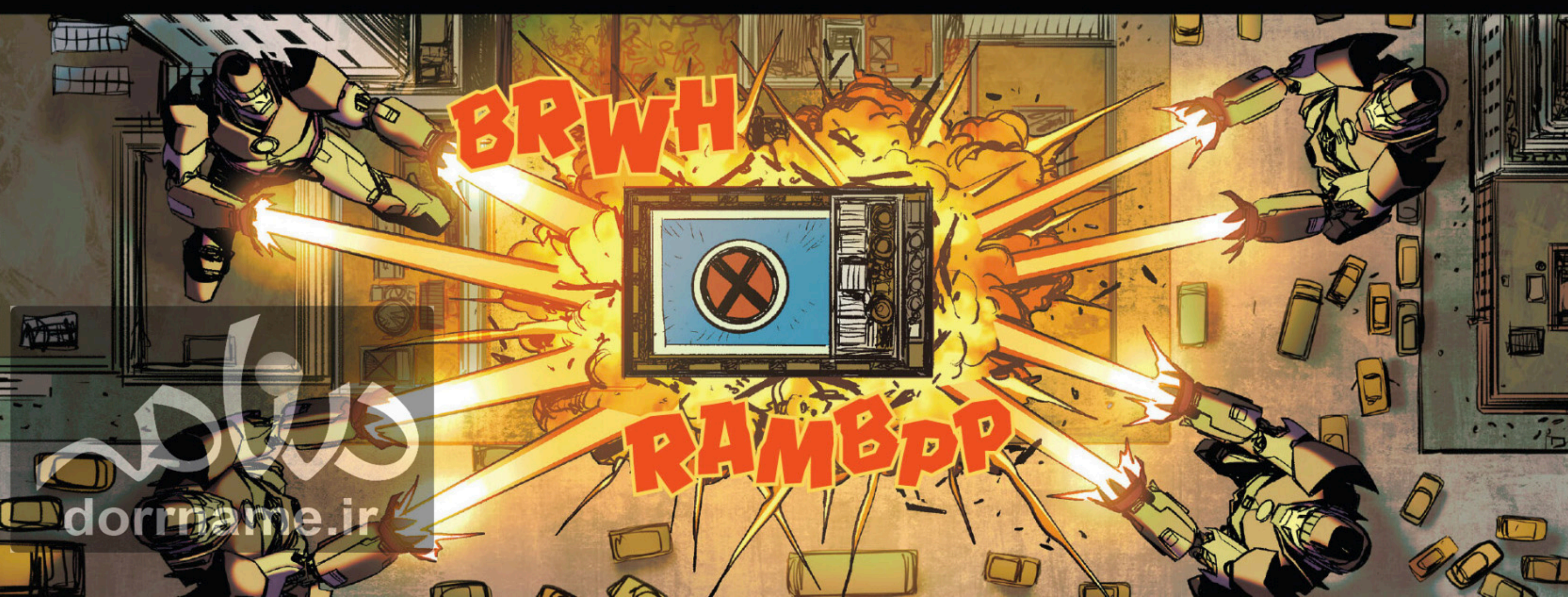


همگی باید
باهاشون بجنگیم!

تو مرکز
شهر؟! خیلی
خطرناکه!

حق با
اسکاته!

سریبرو رو
تو بردار هنک! باید
از اینجا بریم! الان!



ما اولین بچه
جهش یافته اصلی رو
پیدا می کنیم. بعدش...

ما پنجاهشون
می کنیم. از شون
محافظت می کنیم. قبل از
اینکه تراسک بدون حسی
اونها وجود دارند.

از زمانی که در آینده
بودیم، می دونیم بعضی از
این جهش یافته ها کی هستند.
سرپیرو به ما کمک می کنه بقیه
رو پیدا کنیم.

و بریم
کجا...؟
می تویم
از فلکس جت
خانواده من استفاده
کنیم.

به محض اینکه
یکی از جهش یافته ها
قدرتش رو بروز بده، تراکس
سرو کله اش پیدا می شه.

KITTY PRYDE



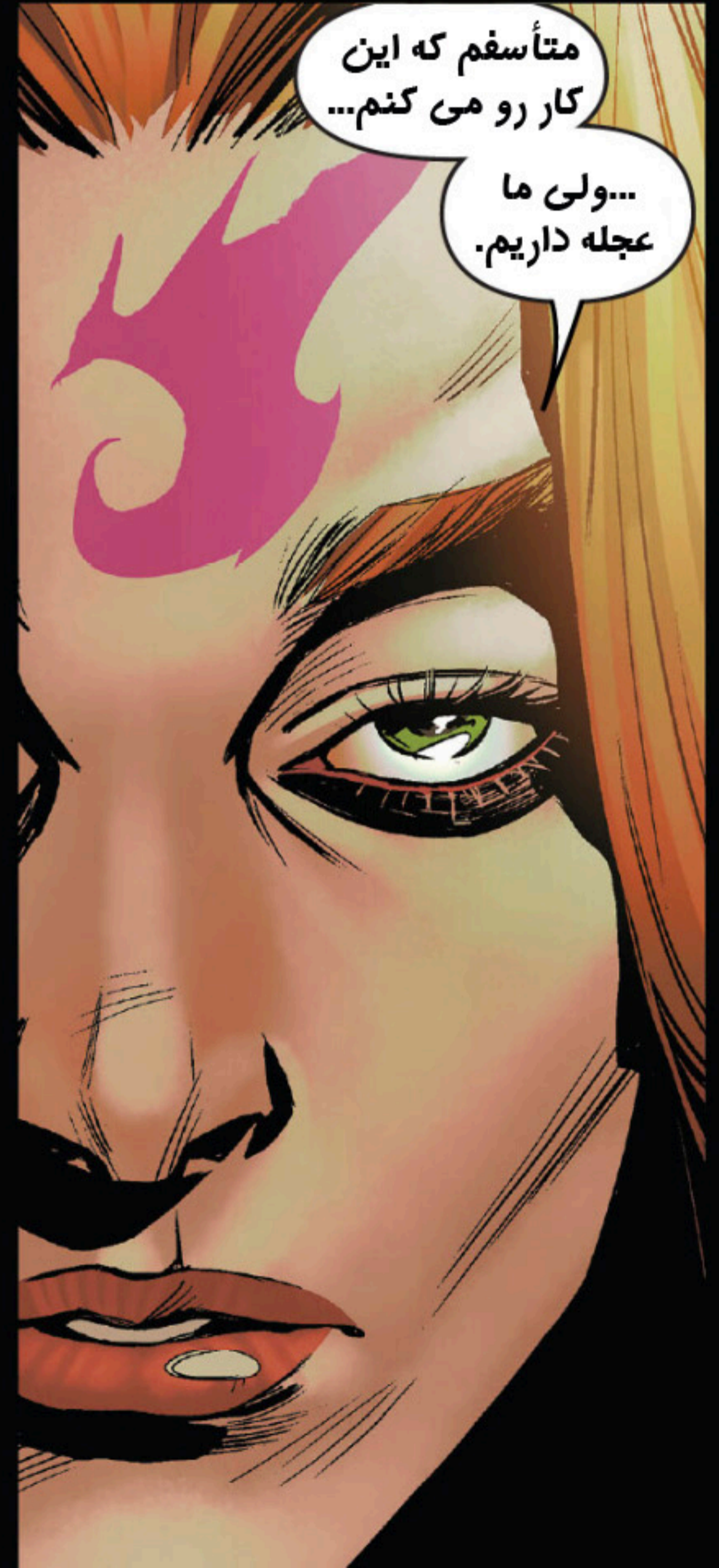
امیدوارم...
ولی...
خوب اون
جینه. می فهمم.
ولی... بعدی کیه؟
همون دختر
بومی... دنیل
مون استار.

تو مدرسه
بعت خوش بگذره!
38

متأسفم که این
کار رو می کنم...
...ولی ما
عجله داریم.

دختر من یه جهش-
یافته است؟ مسخره
است. برید بیرون!

پس می ریم
سراغ بچه کارگر
معدن...



SAM

GUTHRIE

مسیر معدن
خراب شده... تو خبرها
هست. سم گیر
افتاده!

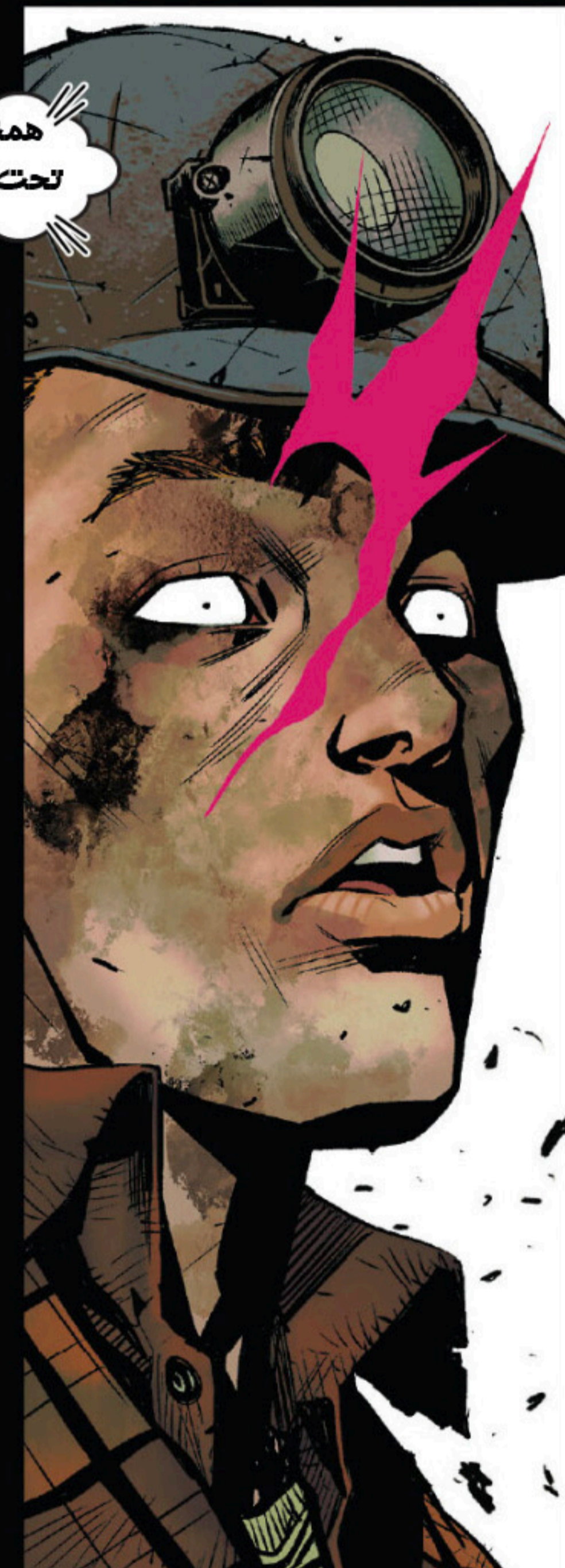
نه نگاه کن!
اون به بیرون پرت شده.
قدرتش نمایان شده و تراسک
فهمیده. سنتینل ها وارد
خواهند شد.



پس باید
عجله کنیم!

نگران نباشید.
حواسم هست!

همشون
تحت نظرند.



خانواده اش چی؟
جین، پدرش مرده.
اون از مادر و بچه های
دیگه حمایت
می کنه...

دیگه نه.
اونها دیگه یادشون
نیست که اون
وجود داره.

یه نفر یادش
می مونه. بعداً
می بینی.



لعنت به تو جین، طوری
رفتار می کنی انگار از نظرت
جهش یافته ها از آدم های
عادی مهم ترند.

نظر تراسک
اینه. شاید
باشیم.

باید جایی رو
پیدا کنیم که این
بچه ها رو اونجا جمع کنیم.
باید اونها رو...





"...به اگزویر."

آیا این منطقیه؟

انتخاب دیگه ای نداریم. ما باید سریع عمل کنیم و اگزویر اینو می فهمه. متوجه می شه که حق با منه.



مطمئنی؟

قبلاً آره. الانم...اون تو کتابخونه منتظر ماست...



"...با مگنیتو."

تو اینو برگردوندی.

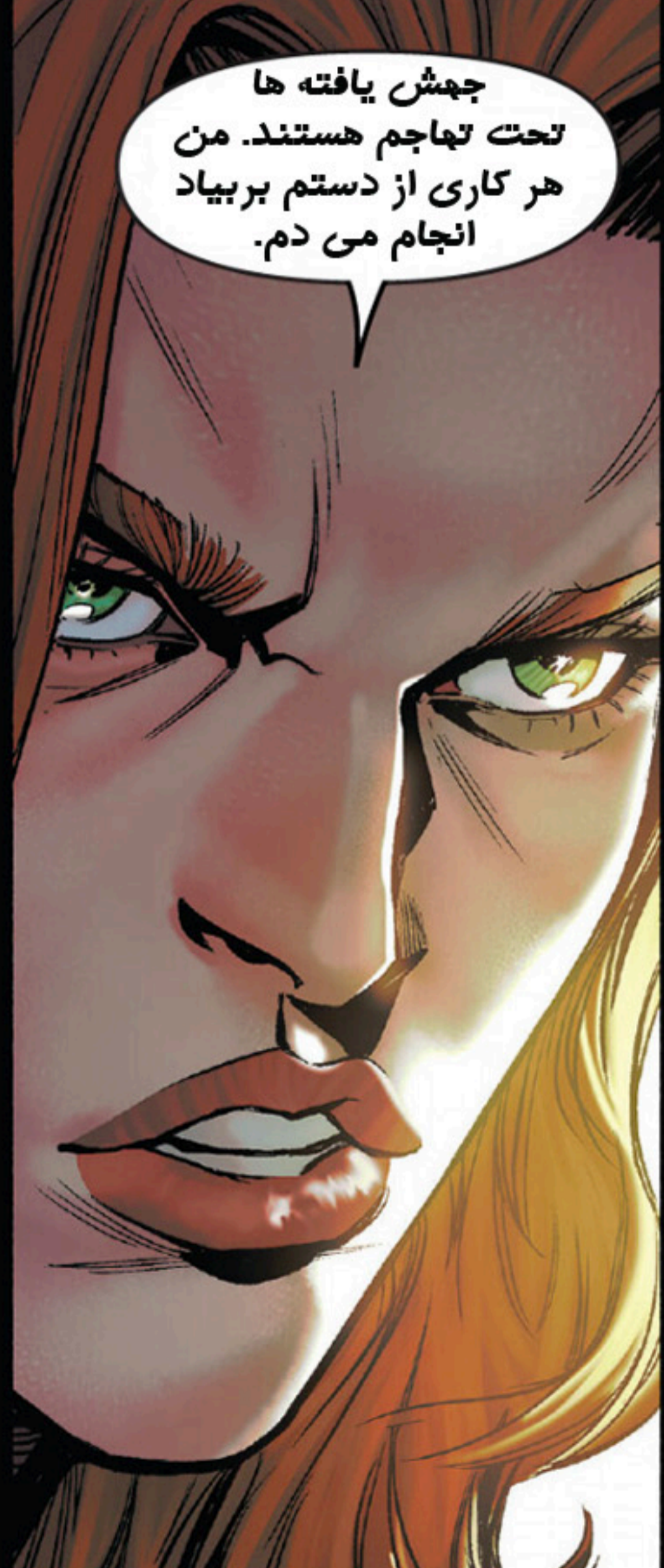
از بعضی جهات دمار از روزگارش درآوردی.

ولی...چطور؟ چرا...؟

چطور؟ تجربه من از تو یه کم بیشتره.

چرا؟ من به اراده قائلم. و بهش اعتماد دارم. بموقعش به یه عنصر خوب تبدیل می شه.

تعجب می کنم که این تغییر رویه چرا ناراحتت می کنه. این روزها فلسفه اون با تو هماهنگی داره.



چشش یافته ها تحت تهاجم هستند. من هر کاری از دستم بر بیاد انجام می دم.



می تونستم راه بهتری نشونت بدم.





"...محافظة از ما."



ایییپ...؟!!



فقط گوش کن.

اشتباه گرفتی، تیلی.

هنک؟! چی...؟ منو بذار پایین!



قبل از اینکه مقالاتی بنویسی که در مخاطبان ایجاد وحشت کنه، منابت رو چک کن!

اون بچه های دزدیده شده که درباره شون نوشتی، جهش یافته هستند و هنوز قدرتشون رو بروز ندادند. اونها رو نجات...

نجات؟ با دزدیدنشون؟ با پاک کردن خانواده و حافظه شون؟

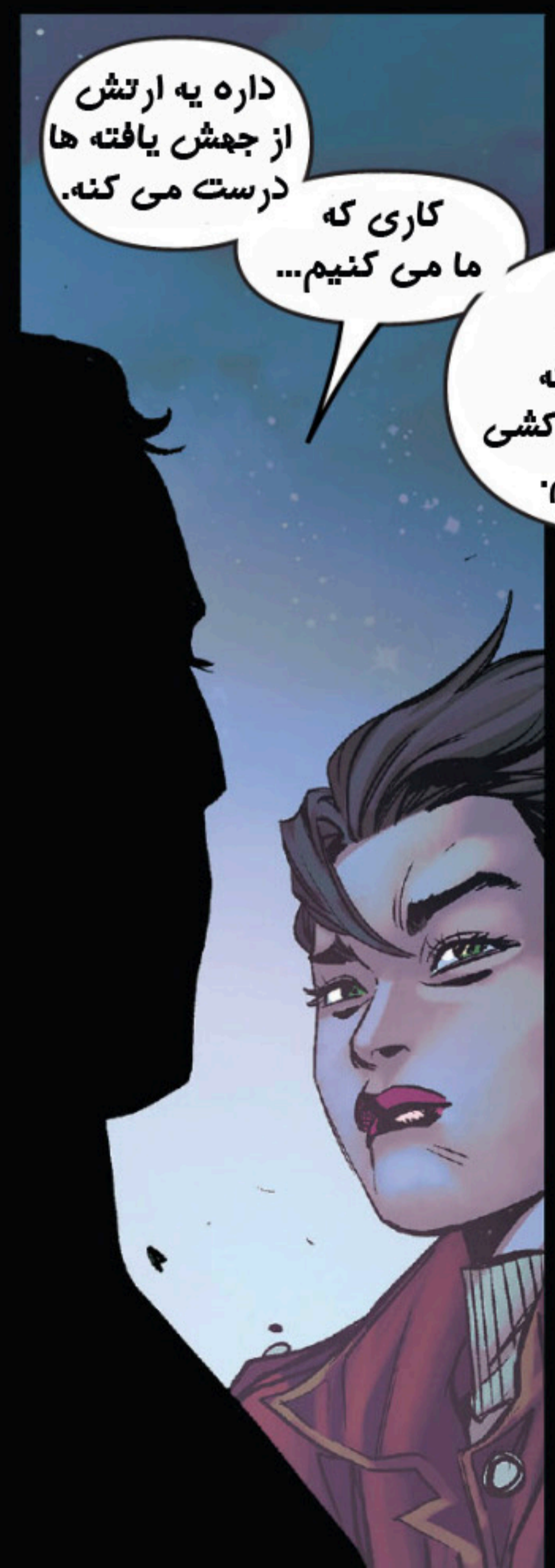
ولی بقیه یادشون میاد... و سؤال هایی می پرسند. اونها ثبت کردند.



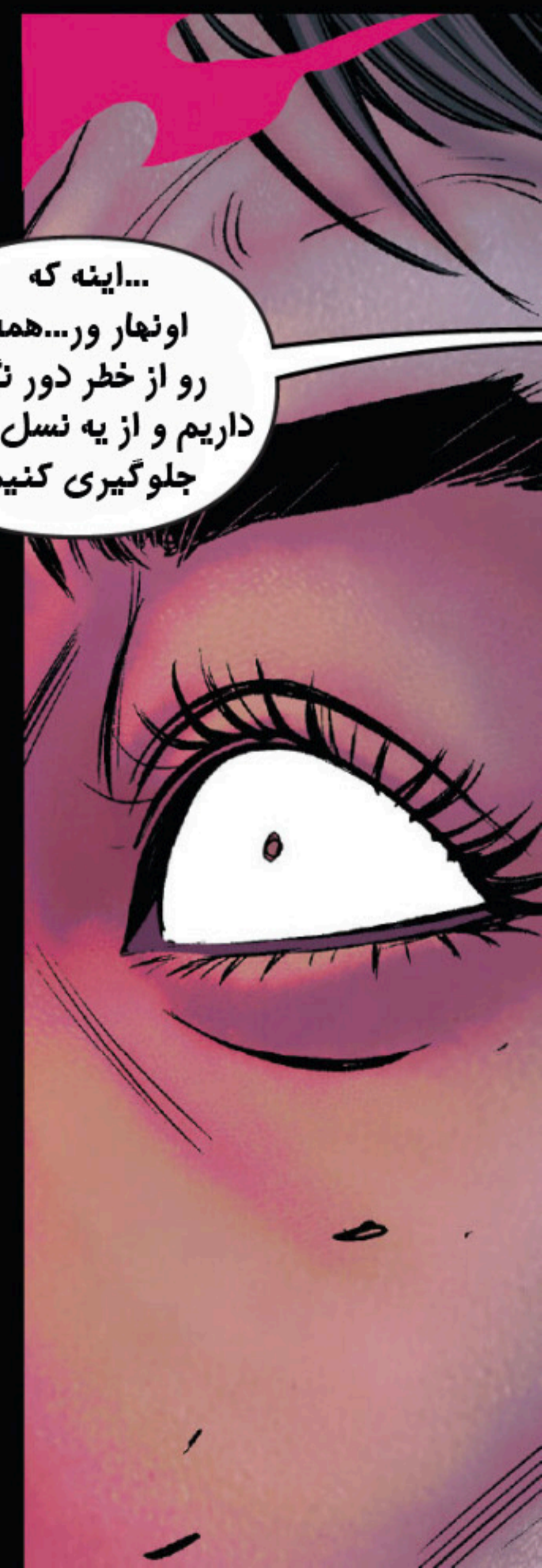
منبت... بذار حدس بزنم... تراسک بوده که داره جای پای خودشو پاک می کنه... منظورت چیه؟



تراسک یکی از بچه هایی که می خواستیم نجات بدیم، دزدیده. ولی... تراسک؟ چرا؟



داره به ارتش از جهش یافته ها درست می کنه. کاری که ما می کنیم...



...اینه که اونهار ور... همه رو از خطر دور نگه داریم و از به نسل کشی جلوگیری کنیم.



چین... تو منو تعقیب کردی؟! و من اونو به یه تله کشیدم! تریش..؟

بخت گفته بودم که خطرناکه. تو گوش ندادی. فکر می کنی وقتی از ارتش جیش یافته های تراسک بنویست، چه اتفاقی می افته؟



حق با بابیه. تو یه هیولا شدی! تو ...

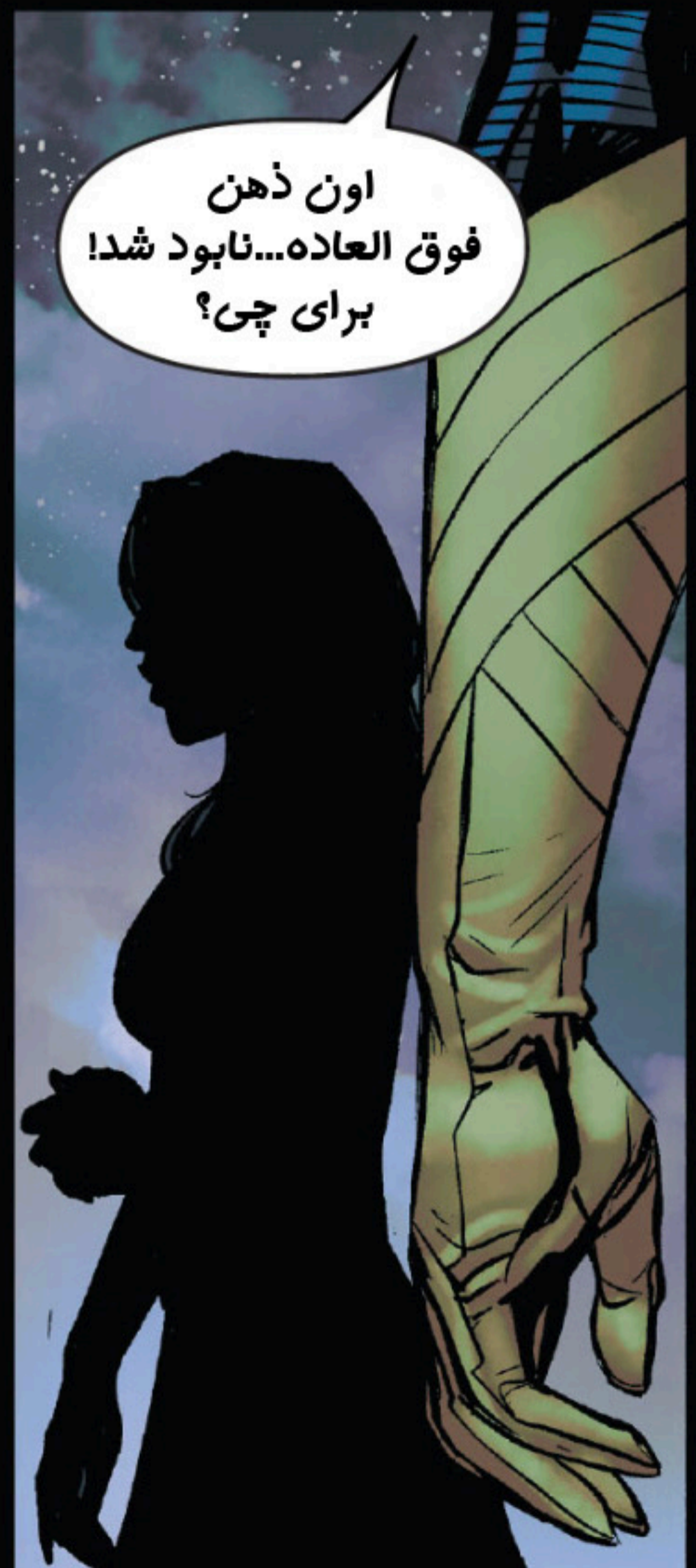
داشتم بعش نزدیک می شدم. من یه تله پات هستم. مخالفم.



من یه هیولا نیستم!



نه. هنک... منظورم این نبود... اینو... تنها راه بود...



اون ذهن فوق العاده... نابود شد! برای چی؟



چرا فکر می کنی باید همه چیز رو کنترل کنی؟ که نظر تو تنها نظریه که باید به حساب بیاد؟

تو... لازم نیست بمونی.

اگه بخوام برم، مغز منم می پزی؟ اگه باهات مخالفت کنم مغز جلیکی می شم؟



این جواب تو به تمام مشکلاته.

هر کاری دلت می خواد بکن. من تو این چیزا شریک تو نمی شم.



من یه هیولا نیستم.



ولی چطور؟
من فقط یه انسانم.
تنها، به درد نخور...

باید رهبران
متوقف بشن.
بقیه می ترسن.

باید یه مار رو با پریدن سرش
بکشی. اونهایی که علیه جیش یافته ها
تبلیغات می کنند. سوء استفاده چی ها.
اونهایی که الکی سر و صدا
راه میندازن.

من خیلی سعی
کردم... من گوش دادم.
هر کاری از دستم برمیومد
کردم... ولی اشتباه
کردم.

من یه
هیولام.



از اولش حس کرده
بودم، ولی انکارش کردم.
مثل خیلی چیزهای دیگه.
آروم، منتظر، با
بالهای باز...

اگه قراره اونهارو
نجات بدم، همه رو
نجات بده، لازمه به هیولای
بزرگتری تبدیل بشم.
به قدرت نیاز دارم...

...ولی وقتی
صداش کردم...
جواب داد.

مایکی
هستیم!



بخش می گن
فینیکس.

اون... ما...
فینیکس رو در جریان
سفرهامون در زمان دیدیم. یه
موجود کیهانی قدرتمند که جذب
جین شده و سعی می کنه باهاش
پیوند بخوره... و بخش قدرت
بده.

نیت جین
پاکه، ولی فینیکس
کارها رو سخت تر
می کنه.

باید متوقفش
کنیم. ولی چطور..؟

سخنرانی
رئیس جمهور دیروز...
اون داره هیستری ضد
جیش یافته ها رو تشدید
می کنه. شاید نفر بعدی
اون باشه.

اون سعی
نمی کنه اثرات قدرتش
رو پنهان کنه. حتی بدون
سرپیرو...

"... به سختی همیشه
متوجهش نشد."



ایکاش
هنک اینجا
پیش ما بود.

یکی باید پیش
بچه ها بمونه. کلاه ها رو
به سر بذارید. خوب، اون و
مگنیتو و پروفیسور.

اونجا در برابر
حملات تله کینتیک
مقاوم هستند و حملات
رو متوقف می کنند.

فینیکس یه
سؤال بی جوابه.

هنوز، بخش
ساده رو داریم.

حواس پرتی،
گمراه کردن، گیج
کردن...

“...وقتی پروفیسور ایکس
باهاش صحبت می کنه و
سعی می کنه آرومش کنه.”

خیلی ها
علیه من
بسیج شدن.

حتی تو،
منیتوا!

حداقل نمی خواهی
بدونی کی شکست
می خوری؟

جین، نیت تو پاکه،
ولی این حملات نابودکننده
هستند.

حداقل
برای همه
شما!

جین، بیا در
این مورد حرف
بزنیم. شاید...

برای حرف
زدن خیلی دیر
شده. شاید همیشه
دیر بوده.

خفه کردن
رهبرانشون شاید
چواب درست
باشه!

چطور می شه
از همتون
محافظت کنم؟



تو از اونجا
قهرمان می سازی.
هر رهبری که سقوط کنه،
بقیه بدتر قیام می کنند، چون
پهشون انگیزه قویتری
دادی.

نه!
نمی تونه درست
باشه.

تو خودت
گفتی از چیزی که
متنفر بشن،
می ترسند.

و در حال حاضر
اکثر انسان های
خیلی ترسیدند.



همه شما
جنگیدن رو متوقف
کنید! اگر ویر، سر من
داد نزن! خودت می دونی
قادرم چه کارهایی
بکنم!

اونجا
می ترسند، تصاویر و
داستان ها تو همه رسانه های
جهان پخش شده.

اتفاقات
بدی رو رقم
زدی تا ازت وحشت
کنند، و نفرتی رو ایجاد
کردی که نمی شه
تصور کرد.



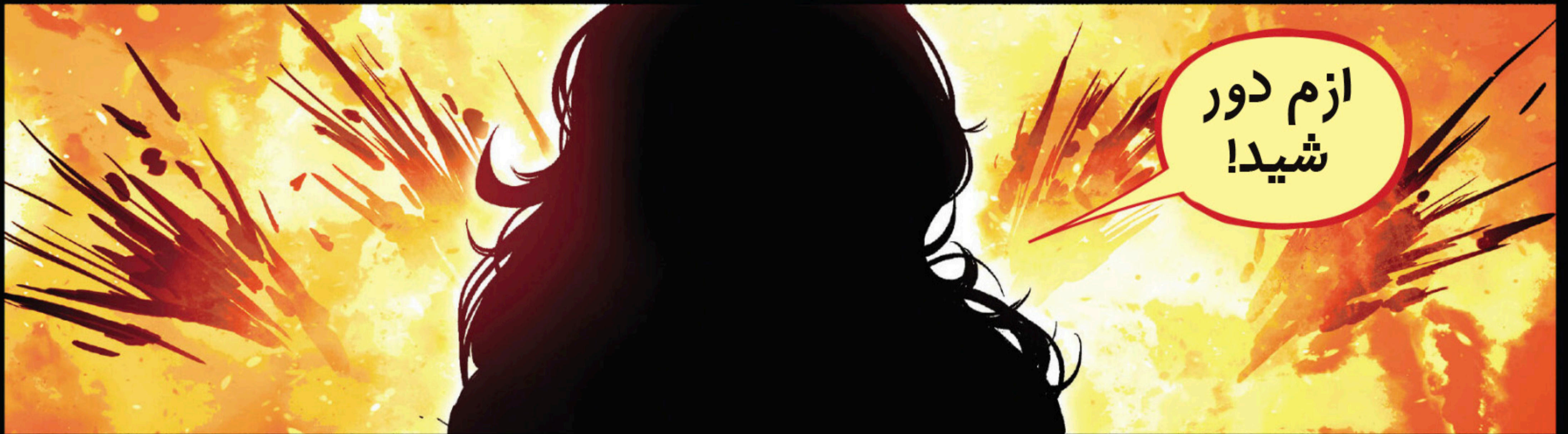
خدا!

انقدر حرف
نزنید. با من
نچنگید، همه شما.

نمی تونم فکر
کنم! ازم دور شید!
فقط...



همتون!
همه شما!
همه چیز!

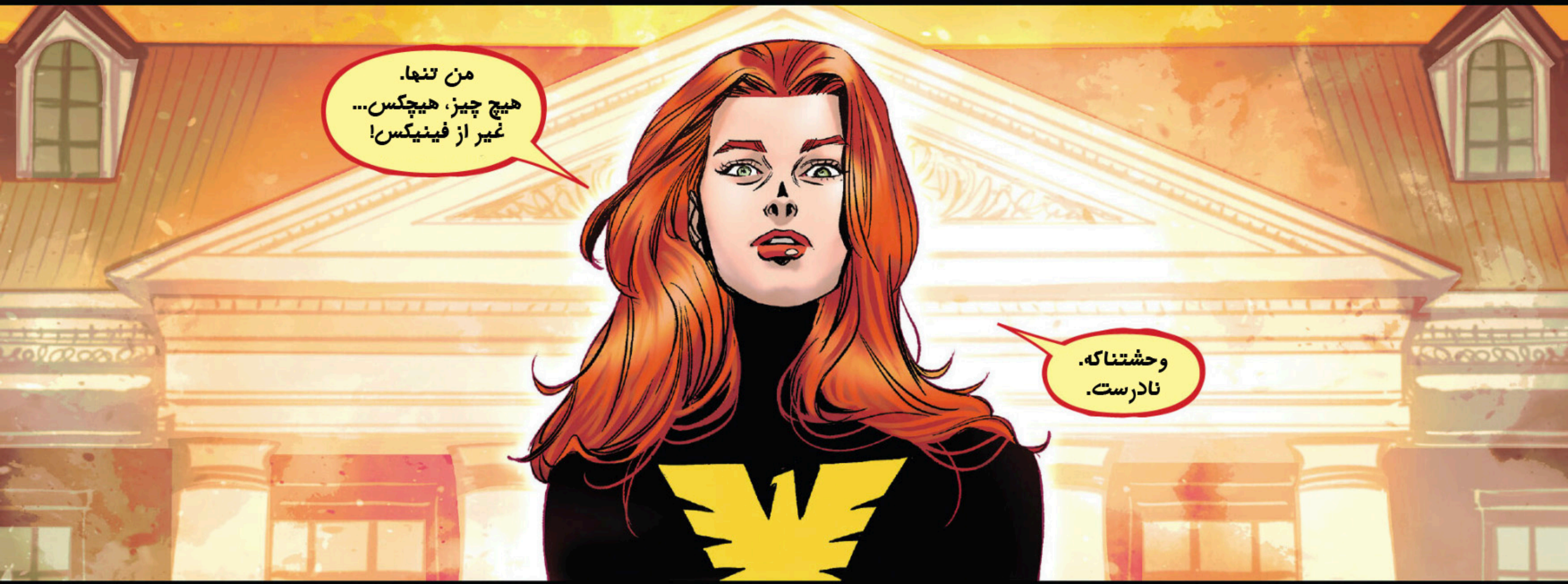


ازم دور
شیدا!



این چیزی
نبود که بخوام.

منظورم
اصلاً این
نبود.



من تنها.
هیچ چیز، هیچکس...
غیر از فینیکس!

وحشتناکه.
نادرست.



ایده من.
اراده من. غرور من.
اشتباه من.

از بین
رفته! من فهمیدم!
اون گزینه دیگه
وجود نداره!



حق با ما بود
که نباید اجازه می دادیم
کلاف زمان بدون پیچیدگی
باز بشه تا...

الان می فهمم.
احتمال بعدی. انتخاب
بعدی.



دقیقاً
می دونم از کجا همه
چیز خراب شد.



MARVEL

FALL
OF
X

001

JEAN GRAY

دورنامه

dorname.ir

مرجع کمیک های فارسی

LOUISE SIMONSON • BERNARD CHANG • MARCELO MAIOLO